

The Issue of "Recommendation of Requesting a Male Child from God" in Jurisprudential Texts: An Example of Leniency in the Study of the Traditions about the Recommended Rulings

Majid Dehghan⁻

Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Law, Research Institute for Woman and Family, Qom, Iran

(Received: September 8, 2020; Accepted: March 15, 2021)

Abstract

Despite numerous statements in the narrations of Shi'ite Imams (peace be upon them) which strongly deny socially institutionalized discriminations against girls, making quests for the son by his parents is recommended in Shi'ite jurisprudence. The validity of this rule in jurisprudential texts has not been examined by methodic meticulousness. Although there is no valid traditional reason for the child to be a son, requesting for son has been repeated in most jurisprudential texts. This inconsistency has been critically investigated in the present article by answering two questions: the question of how the word 'son' has been entered into these texts from the book *Al-Nehayah* by Sheikh Tusi, and the question of why this rule has not been examined by methodic meticulousness. Analyzing the narrations and jurisprudential texts, it becomes clear that this rule has penetrated into the jurisprudential texts since the time of Sheikh Tusi without any clear reason and has continued to exist until the time of Yazdi and afterwards. Finally, this issue has been examined by proposing three possible explanations, among which the effect of jurists' subjective presuppositions during the study of narrations has been evaluated as a more appropriate explanation.

Keywords: Recommended Rules, Jurisprudence and Culture, Gender of Child, Recommended Rules in Jurisprudence.

⁻ Corresponding Author, Email: dehghan@wrc.ir

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۸، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱
صفحات ۳۸۵-۴۰۶ (مقاله پژوهشی)

مسئله «استحباب طلب فرزند پسر» در متون فقهی: نمونه‌ای از تساهل

در بررسی روایات احکام استحبابی

مجید دهقان*

استادیار، گروه فقه و حقوق، پژوهشکده زن و خانواده، قم، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۵)

چکیده

با وجود گزاره‌های متعددی در روایات معصومان(ع) که تبعیض علیه دختران را به شدت رد کرده، استحباب طلب فرزند پسر در فقه شیعه مستحب شمرده شده است. بررسی روایی این مسئله در متون فقهی با تسامح همراه بوده است. با اینکه برای پسر بودن این فرزند دلیل روایی قابل اعتنایی وجود ندارد، در بیشتر متون فقهی استحباب طلب فرزند پسر تکرار شده است. این مسئله در مقاله حاضر با پاسخ به دو پرسش بررسی شده است؛ پرسش از چگونگی ورود واژه پسر به این مسئله از کتاب نهاییه شیخ طوسی و پرسش از چرایی تساهل در بررسی روایات مسئله. با بررسی روایات و متون فقهی روشن می‌شود که این مسئله از زمان شیخ طوسی بدون وجود دلیل روشنی وارد متون فقهی شده و تا زمان مرحوم یزدی و حتی پس از آن ادامه داشته است. تساهل در این مسئله نیز با طرح سه احتمال بررسی و تأثیر پیش‌فرض‌های ذهنی در بررسی روایات توجیه مناسب‌تری ارزیابی شده است.

واژگان کلیدی

احکام استحبابی در فقه، جنسیت فرزند، روایات احکام استحبابی، فقه و فرهنگ.

۱. مقدمه

میان دانش‌های اسلامی مختلف همواره علم فقه به دقت‌ورزی در تفسیر روایات مشهور بوده است. فقها برای استنباط حکم مکلف با حجت شرعی ظرایف بسیاری را در برداشت از الفاظ روایت به کار می‌بسته‌اند، به گونه‌ای که مجموع این بصیرت‌های روشی حجم چشمگیری از کتاب‌های علم اصول فقه با عنوان بحث «الفاظ» را به خود اختصاص داده است. با وجود این در این مواجهه عالمانه با روایات، گاهی بین متن روایی و تفسیر آن فاصله قابل تأملی مشاهده می‌شود. درنگ در این موارد و تحلیل آن می‌تواند تفسیر روایات را با خطای کمتری همراه سازد و چه بسا به بصیرت‌های روشی نیز بیفزاید. این گونه موارد در علم فقه بیشتر در بررسی احکام استحبابی دیده می‌شود.

تعریف مشهوری که برای علم فقه بیان شده، آن را «علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی» دانسته است. این تعریف هم بحث از احکام الزامی را به عهده فقه می‌گذارد و هم احکام غیرالزامی. در کتاب‌های فقهی نیز افزون بر احکام الزامی از احکام غیرالزامی نیز در باب‌هایی با عنوان «آداب» یا «سنن» بحث می‌شود، مانند آداب التجاره (طوسی، ۱۴۰۰ق: ۳۷۱) و سنن الولاده (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۲۸۷). چنانکه گذشت، در مقایسه با احکام الزامی موشکافی کمتری در بررسی ادله احکام غیرالزامی که شامل روایات نیز می‌شود، به چشم می‌خورد. پیامدهایی که این تساهل خارج از فقه دارد، این پژوهش را ضروری می‌نماید.

یکی از احکام مستحبی که در آداب نکاح در بیشتر کتاب‌های فقهی بیان شده است، مسئله استحباب طلب فرزند پسر هنگام فرزندآوری است. بنابر صحت این حکم می‌توان نتیجه‌ای غیرفقهی گرفت: اسلام فرزند پسر را مهم‌تر از دختر دانسته است. اگرچه این مسئله از این حیث که استحبابی است در فقه چندان ثمره‌ای ندارد، نتیجه غیرفقهی آن در حوزه دیگر دارای آثار مهمی است. این آثار غیرفقهی می‌طلبد که در بررسی این حکم استحبابی آن همان دقت‌هایی اعمال شود که برای اثبات احکام الزامی در فقه به کار می‌رود. استحباب دعا برای فرزنددار شدن در کتاب‌های فقهی قدیم آمده است، اما درباره پسر

بودن فرزند در این متون بحثی وجود ندارد و تنها در دوره‌های بعدی در متون فقهی از آن بحث می‌شود. بررسی بیشتر این مسئله نشان می‌دهد که با وجود ذکر آن در بیشتر کتاب‌های فقهی اغلب هیچ دلیل روایی برای اثبات آن اقامه نشده و فقیهی نیز به این مسئله اشکال نکرده است. اینکه چگونه عنوان پسر به این مسئله اضافه می‌شود و چرا در بررسی روایات این مسئله خاص در فقه تساهل انجام گرفته است، دو پرسشی است که در این پژوهش به آن پاسخ می‌گوییم. بررسی این دو پرسش را با بررسی تاریخی مسئله شروع می‌کنیم. در ادامه ادله مسئله را ارزیابی می‌کنیم و سپس علت‌های تساهل در بررسی این مسئله را به بحث می‌گذاریم. اگرچه موردی که در این مقاله برای پژوهش انتخاب شده است حکم فقهی است، هدف پژوهشگر در اینجا پژوهشی فقهی نیست، بلکه نوع تفسیری که از روایات در تاریخ استنباط این حکم فقهی رخ می‌دهد، مسئله آن است.

۲. بررسی مسئله در کتاب‌های روایی

روایات موضوع را براساس اشتراک در مضامین کلی می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد. مضمون اولین دسته که شامل نه روایت است، بیان دعا برای نزدیکی و فرزندآوری است که در هشت روایت اول، دعا با عبارت تقریباً یکسانی تکرار شده است. در قسمتی از اولین دسته روایات خواندن دعایی که هنگام نزدیکی مستحب است بیان می‌شود:

۱. إِذَا دَخَلْتَ بِأَهْلِكَ فَخُذْ بِنَاصِيَّتِهَا وَاسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَقُلِ اللَّهُمَّ بِأَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا وَبِكَلِمَاتِكَ اسْتَحْلَلْتُهَا فَإِنْ قَضَيْتَ لِي مِنْهَا وَلَدًا فَاجْعَلْهُ مُبَارَكًا تَقِيًّا مِنْ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكَاً وَلَا نَصِيْباً. امام صادق(ع) فرمود: هنگامی که بر همسرت وارد می‌شوی پیشانی او را بگیر و به سمت قبله باش و بگو خدایا به امانت تو او را گرفتم و به کلمات تو او را حلال دانستم پس اگر برای من از او فرزندی مقدر می‌نمایی او را با برکت، پرهیزگار و از شیعه آل محمد قرار بده و برای شیطان در او شراکت و نصیبی قرار مده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۵۰۰).

در این روایت هیچ اشاره‌ای به جنسیت فرزند نشده است. الفاظی مانند «مبارک» و «تقی»

نیز اگرچه مذکر است، واضح است که بنابر قاعده تغلیب هر دو جنس را شامل می‌شود. لفظ ولد نیز هم به تصریح اهل لغت (فراهیدی^۱، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ۷۱؛ ابن‌منظور^۲، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۴۶۷) و هم فقها (شهید ثانی^۳، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۵۲۲؛ نراقی^۴، ۱۴۱۵ق، ج ۱۹: ۷۱) و هم کاربرد آن در قرآن (نساء/ ۱۲^۵ و ۱۷۶^۶)، روایات (تمیمی^۷، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۸۰؛ صدوق^۸، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۲۶) و متون دیگر (مفید^۹، ۱۴۱۳ق: ۵۰) شامل هر دو جنس می‌شود.

برای اختصار، در روایات بعدی تنها قسمتی از روایت که محل بحث است ذکر می‌شود:

۲. قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِ قَضَيْتَ مِنِّي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ خَلِيفَةً فَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكَاً وَ لَا نَصِيباً وَ لَا حِظّاً وَ اجْعَلْهُ مُؤْمِناً مُخْلِصاً مُصَفًّى مِنَ الشَّيْطَانِ وَ رِجْزِهِ جَلَّ تَنَاوُكُ. خدایا اگر در این شب برای من جانشینی مقدر نمودی برای شیطان در او شراکت و نصیب و بهره‌ای قرار مده و او را مؤمن، مخلص و پاکیزه از شیطان و ناپاکی او قرار ده، حمد تا والاست (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۵۰۳).

۱. الولد اسم یجمع الواحد و الكثير و الذکر و الأنثی سواء.

۲. الولد اسم یجمع الواحد و الكثير و الذکر و الأنثی.

۳. الولد یشمل الذکر و الأنثی.

۴. و تدلّ علیه أيضاً صحیحة وهب بن عبد ربه، عن أبي عبد الله عليه السلام: «قال سألته عن رجل كان له أم ولد إلى أن قال قلت: فولدها من الزوج قال: إن كان ترك ماأا اشتري بالقيمة منه فأعتق و ورث.» فإن الولد یشمل الذکر و الأنثی.

۵. وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَ لَدٌّ.

۶. إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَ لَدٌّ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ.

۷. نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تُورَثَ الْعَصْبَةُ مَعَ وَ لَدٍ أَوْ وَ لَدٍ ذَكَراً أَوْ أَنْثى

۸. قَالُوا نَعَمْ زَعَمَ أَنَّكَ حُبْلَى فَمَا وَ لَدْتِ مِنْ وَ لَدٍ ذَكَراً أَوْ أَنْثى فَسَمَّيْهِ مَاتَ الدِّينُ.

۹. و إن كان الولد أنثى فالأم أحق بها ما لم تتزوج.

احتمال اینکه «خلیفه» در این روایت به فرزند پسر انصراف داشته باشد، نیازمند شواهدی کافی برای اثبات غلبه استعمال «خلیفه» در فرزند پسر است که حاصل نشد. افزون بر اینکه معنای لغوی «خلیفه»، کسی که به جای دیگری می‌آید (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴: ۲۶۷)، شامل هر دو جنس می‌شود.

۳. تَقُولُ... اللَّهُمَّ إِن قَضَيْتَ لِي فِي رَحِمِهَا شَيْئاً فَاجْعَلْهُ بَارِئاً تَقِيّاً وَاجْعَلْهُ مُسْلِماً سَوِيّاً وَلا تَجْعَلْ فِيهِ شِرْكَاً لِلشَّيْطَانِ. می‌گویی ... خدایا اگر برای من در رحم او چیزی را مقدر نمودی او را نیکوکار و پرهیزگار و مسلمان و سالم قرار بده و در او برای شیطان شراکتی قرار مده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۵۰۲).

در این روایت نیز هیچ‌کدام از واژه‌های به‌کاررفته در توصیف، دلالتی بر مذکر بودن ولد ندارد.

۴. ... فَإِنْ قَضَيْتَ لِي فِي رَحِمِهَا شَيْئاً فَاجْعَلْهُ مُسْلِماً سَوِيّاً وَلا تَجْعَلْهُ شِرْكَاً لِلشَّيْطَانِ. [خدایا] ... پس اگر برای من در رحم او چیزی قرار دادی او را مسلمان و سالم قرار ده و شیطان را در او شریک مساز (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۵۰۱).

این روایت را کلینی با این سند نقل کرده است: «حَمْدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...». قاسم بن یحیی مؤلف کتاب آداب امیرالمؤمنین نیز هست که در ادامه روایتی از این کتاب نیز ذکر خواهد شد. سند کلینی به این روایت غیر از سند او به کتاب قاسم به یحیی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. در این روایت قبل از فرازی که در بالا نقل شد، فراز دیگری نیز وجود دارد که در آن برای فرزند نیز دعا می‌شود: قَدَّرَ لِي وَوَلَدًا طَيِّبًا تَجْعَلُهُ خَلْفًا صَالِحًا فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي. برای من فرزندی پاک مقدر فرما و او را جانشین صالحی در زندگانی و پس از مرگم قرار بده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۵۰۱). این روایت را با متنی یکسان و با سندی متفاوت که به کتاب قاسم بن یحیی نمی‌رسد، شیخ طوسی در تهذیب نقل می‌نماید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۴۰۷).

۵. ... فَإِنْ قَضَيْتَ فِي رَحِمِهَا شَيْئًا فَاجْعَلْهُ تَقِيًّا زَكِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكَاً. [خدایا] ... پس اگر در رحم او چیزی مقدر نمودی او را پرهیزگار و پاکیزه قرار ده و برای شیطان در او سهمی قرار نده (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۷: ۵۰۳).

این روایت را شیخ صدوق نیز با اندکی تفاوت نقل می‌کند، در ویژگی فرزند درخواستی وی این چنین روایت را نقل می‌کند:

۶. فَإِنْ قَضَيْتَ لِي مِنْهَا وَلَدًا فَاجْعَلْهُ مُبَارَكًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكَاً وَلَا نَصِيْباً. اگر از او فرزندی برای من مقدر نمودی او را با برکت و سالم قرار بده و برای شیطان در او شراکت و نصیبی قرار مده (صدوق، ۴۱۳ق، ج ۳: ۴۰۲).

۷. ... فَإِنْ قَضَيْتَ لِي مِنْهَا وَلَدًا فَاجْعَلْهُ ذَكَرًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيْباً وَلَا شَرِيْكَاً. [خدایا] ... پس اگر از او برایم فرزندی مقدر نمودی او را پسری سالم قرار بده و برای شیطان در او نصیب و شراکتی قرار مده.

در این روایت برخلاف روایات دیگر این دسته فرزند درخواستی پسر است و می‌تواند دلیل مناسبی برای استحباب حکم مورد بحث باشد، چنانکه فاضل هندی در کشف اللثام نیز دلیل حکم را این روایت دانسته است (فاضل هندی، ۴۱۶ق، ج ۷: ۱۵)، اما اعتبار سندی روایت درنگ بیشتری می‌طلبد. این روایت در کتاب قاسم بن یحیی معروف به آداب امیرالمؤمنین نقل شده و مشتمل بر حدود چهارصد روایت است که با سندی یکسان از امام علی(ع) ذکر شده است. قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد و او از محمد بن مسلم و ابی بصیر و آن دو از امام جعفر صادق(ع) و ایشان به نقل از پدرانشان از امیرمؤمنان(ع) نزدیک به چهارصد روایت نقل می‌کنند. با اینکه کتاب از شهرت زیادی برخوردار می‌شود و کتاب‌های روایی معتبری از آن نقل می‌کنند (ر.ک: قاسم بن یحیی، ۴۲۷ق: ۳۸-۳۳)، ولی تعداد روایات نقل شده از کتاب نشان‌دهنده عدم اعتماد کامل بر کتاب نیز است. برای مثال کلینی تنها ۴۲ حدیث از کتاب نقل می‌کند (قاسم بن یحیی، ۴۲۷ق: ۳۴) و در حکم محل بحث با وجود روایت مذکور در این کتاب روایت دیگری را از کتاب او نقل می‌کند که «ولد

طیب» درخواست شده است (۱۴۰۷ق، ج ۳: ۴۸۲). اعراض کلینی از نقل این روایت که شامل قید پسر است و نقل روایاتی که تنها با واژه «ولد» به فرزند درخواستی اشاره می‌کند، دلیل مناسبی برای ضعف این روایت است. شیخ صدوق در من لایحضر و شیخ طوسی در تهذیب نیز این روایت را پالایش می‌کنند با اینکه هر دو از کتاب قاسم بن یحیی روایت متعددی را نقل کرده‌اند (قاسم بن یحیی، ۱۴۲۷ق: ۳۴، ۳۶).

روشن است که بررسی اعتبار کتاب قاسم بن یحیی بحثی خارج از موضوع مقاله است و تنها فایده بحث حاضر این است که نشان می‌دهد چرا فقها به روایت قاسم بن یحیی تمسک نکرده‌اند و تنها فاضل هندی قرن‌ها بعد روایت را به‌عنوان مستندی برای این حکم بیان می‌کند.

۸. يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلَكَ بِهِ زَكَرِيَّا يَا رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ اللَّهُمَّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ اسْتَحَلَلْتُهَا وَفِي أَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا فَلَنْ قَضَيْتَ فِي رَحْمَتِهَا وَلَدًا فَاجْعَلْهُ غُلَامًا مُبَارَكًا زَكِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكَاءً وَلَا نَصِيبًا.

این روایت را شیخ کلینی (۱۴۰۷ق: ج ۶: ۸) و شیخ طوسی (۱۴۰۷ق، ج ۳: ۳۱۵) با سند مشترکی نقل کرده‌اند. در این روایت برای فرزنددار شدن توصیه می‌شود که پس از نماز با شرایطی خاص دعایی خوانده شود که حضرت زکریا برای فرزنددار شدن استفاده کرده است. اگر هر سه فراز دعا را که از «با رب» شروع می‌شود، دعای حضرت زکریا (ع) بدانیم، نمی‌توان استحباب شرعی درخواست فرزند پسر را استنباط کرد. قرینه این وجه این است که هم عبارت «رب لاتذرنی فردا» (انبیاء/۸۹) و هم عبارت «هب لی من لدنک ذریه طیبه» (آل عمران/ ۳۸) دعای حضرت زکریا در قرآن است و به قرینه سیاق احتمال قوی این است که فراز سوم نیز دعای ایشان باشد. اما اگر فراز سوم را دعای مستقلی بدانیم، در این صورت این روایت در صورت نبود معارض دلیلی برای استحباب طلب فرزند پسر می‌تواند باشد. با این حال این روایت مستند هیچ‌کدام از کتاب‌های فقهی نبوده است، حتی صاحب مناهل نیز با اینکه این روایت در کافی نقل شده است، روایت ۷ را از کتابی غیرمشهور به‌عنوان مستند ذکر می‌کند. می‌توان روایات دسته دوم را معارض با این روایت دانست که در آن درخواست فرزند پسر و دختر در کنار هم در دعا ذکر شده است.

۹. عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِذَا أُرِدْتَ الْوَلَدَ، فَقُلْ عِنْدَ الْجَمَاعِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا وَاجْعَلْهُ تَقِيًّا، لَيْسَ فِي خَلْقِهِ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ، وَاجْعَلْ عَاقِبَتَهُ إِلَى خَيْرٍ. امام باقر(ع) فرمود: هنگامی که فرزند خواستی در وقت جماع بگو خدایا فرزندی روزیم کن و او را پرهیزگار قرار بده که در خلقتش زیاده و کمی نباشد و عاقبت او را ختم به خیر فرما (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۳۴۹).

همین روایت را شیخ طوسی در تهذیب به سند دیگری که از حریرز به بعد مشترک است با اندکی تفاوت نقل می‌کند. در روایت شیخ بعد از تقیاً واژه «زکیاً» ذکر شده است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ۴۱۱).

مضمون مشترک دسته دوم روایات تصریح به هر دو جنس در دعای درخواست فرزند است.

۱۰. إِذَا أَبْطَأَ عَلَى أَحَدِكُمُ الْوَلَدُ فَلْيَقُلْ - اللَّهُمَّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَحِيدًا وَخَشَاً فَيَقْصُرَ شُكْرِي عَنْ تَفَكُّرِي بَلْ هَبْ لِي عَاقِبَةً صِدْقٍ ذُكُورًا وَإِنَاثًا أُنْسُ بِهِمْ مِنَ الْوَحْشَةِ وَ أَسْكُنْ إِلَيْهِمْ مِنَ الْوَحْدَةِ وَ أَشْكُرْكَ عِنْدَ تَمَامِ النُّعْمَةِ... اگر فرزنددار شدن شما به تاخیر افتاد بگوید: خدایا تو که بهترین وارثانی من را یکه و تنها و وحشت‌زده مگردان که شکرم در آن صورت کمتر از تفکرم خواهد بود، بلکه به من واقعاً فرزندان هم دختر و هم پسر عطا کن که با آنان وحشت من به انس بدل شود و تنهایی به آرامش و ترا برای نعمت کاملت شکر کنم (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۷).

همین دعا با اختلاف اندکی در روایتی با سندی متفاوت از سوی امام معصوم توصیه شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۹). این دو روایت می‌تواند بیان روشن روایات مطلق دسته اول باشد و با روایت هفتم معارضه کند. در روایت هفتم فرزند درخواستی پسر است و در این دو روایت هر دو جنس درخواست می‌شود که با توجه به مرجحات سندی و دلالتی ترجیح با روایات دسته دوم است.

دسته سوم از روایات نیز وجود دارد که مضمون مشترک آن این است که اگر کسی

باردار باشد و در زمان بارداری اسم فرزندش را محمد یا علی گذارد یا اینکه قبل از بارداری نیت کند که اگر فرزندان شود اسم او را محمد یا علی گذارد پسر دار خواهد شد.^۱ این روایات (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۱۱ و ۱۲) در مقام بیان راهی برای کسی است که مایل است فرزند پسر داشته باشد نه در مقام بیان استحباب طلب فرزند پسر. از همین رو نه می‌تواند دلیلی برای استحباب طلب فرزند پسر باشد و نه کسی از فقها به آن استناد کرده است.

مضمون مشترک دسته چهارم روایات استغفار از گناهان را یکی از راه‌های فرزندان شدن به صورت مطلق می‌داند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۳۴۴-۳۴۳). در بین روایات متعدد این دسته تنها در یک روایت فرزند پسر ذکر شده است:

۱۱. أَنْ رَجُلًا شَكَأَ إِلَيْهِ قَلَّةَ الْوَلَدِ... فَقَالَ ع قُلْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ... ثُمَّ وَقِعْ امْرَأَتَكَ اللَّيْلَةَ الثَّلَاثَةَ فَإِنَّكَ تُرْزَقُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرًا سَوِيًّا قَالَ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَلَمْ يَحُلِ الْحَوْلُ حَتَّى رُزِقَ قَرَّةً عَيْنٍ. مردی در نزد امام از فرزند کم شکایت کرد... حضرت فرمود که سه روز بگو... سپس در شب سوم با همسرت نزدیکی کن به اذن خدا پسر سالمی روزی تو خواهد شد. آن کار را انجام داد و تا سال نشده روشنی چشمی روزی او شد (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵: ۱۲۱).

این روایت نیز دلیلی برای استحباب شرعی فرزند پسر نیست، همچنان که مستند فقها نیز نبوده است، چراکه حضرت از باب علم به آینده پسر دار شدن او را پیش‌بینی کرده و به او اطلاع داده است نه اینکه در مقام بیان استحباب شرعی درخواست پسر باشد.

تک‌روایتی که در دسته پنجم می‌گنجد، دعای امام سجاده (ع) در صحیفه سجاده است:

۱۲. وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ مَعَهُمْ أَوْلَادًا ذُكُورًا، وَاجْعَلْ ذَلِكَ خَيْرًا لِي، وَاجْعَلْهُم لِي عُونًا عَلَيَّ مَا سَأَلْتُكَ. [خدایا] از جانب خود همراه آنان (دیگر فرزندان) فرزندان ذکوری به من عطا کن و آن را برای من خیر قرار ده و آنها را در آنچه از تو درخواست نمودم یاور من قرار ده (علی بن الحسین، ۱۴۱۸ق: ۱۲۰).

۱. برای نمونه: مَنْ كَانَ لَهُ حَمْلٌ فَتَنَوَى أَنْ يُسَمِّيَهُ - مُحَمَّدًا أَوْ عَلِيًّا وَوَلِدًا لَهُ غُلَامًا. هر کس که باردار باشد و قصد کند که فرزندش را محمد یا علی بنامد، پسر دار خواهد شد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۱۲).

در این روایت امام معصوم از خدا درخواست فرزند پسر می‌کند. تفاوت این روایت با روایت‌های پیشین این است که در این روایت دعای امام معصوم حکایت می‌شود برخلاف روایت‌های پیشین که امام معصوم در مقام آموزش دعا برای طلب فرزند هستند. این نکته در استنباط از روایت مؤثر است. هنگامی که امام در مقام آموزش دعاست، به شرط اینکه خصوصیتی در سائل نباشد، می‌توان آن دعا را فعل مستحب شرعی دانست، اما هنگامی که سیره امام معصوم در حال خواندن دعا گزارش می‌شود، اثبات اینکه آن دعای خاص فعل استجابی شرعی است متوقف است بر اینکه دلیلی برای شرعی بودن آن سیره ضمیمه شود. از آنجا که طلب فرزند با جنسیت خاص امری نیست که مطلوبیتی از سوی شارع داشته باشد و به شرایط زندگی والدین و علایق آنان برمی‌گردد و احتمال قوی می‌رود که حضرت در زمان و شرایط خاص و با هدف خاصی از خدا طلب فرزند پسر کرده باشد، نمی‌توان به راحتی آن را حکم استجابی دین دانست. افزون‌بر این اشکال، هیچ‌کدام از کتاب‌های فقهی که به این مسئله پرداخته‌اند، به این روایت استناد نکرده‌اند و از این حیث حتی اگر روایت دلالت بر موضوعیت جنسیت مذکر داشته باشد، به موضوع پژوهش حاضر ارتباط مستقیمی پیدا نمی‌کند.

نتیجه بحث از روایات اینکه از بین این پنج دسته روایات تنها روایت هفتم می‌تواند مستندی برای استجاب طلب فرزند پسر باشد که آن نیز به دلیل ضعف سندی کتاب، اعراض اصحاب از نقل روایت و ترجیح روایات دیگر بر آن و همچنین تعارض با روایات دسته سوم نمی‌تواند دلیل محکمی برای حکم استجابی طلب فرزند پسر باشد. در این قسمت لازم است بررسی شود که در مرحله فقه فتوایی نصوص فتاوا متأثر از کدام روایت بوده و در مرحله فقه استدلالی به کدام روایت استناد شده است.

۳. بررسی تاریخ مسئله در کتاب‌های فقهی

قدیمی‌ترین کتاب فقهی که استجاب طلب فرزند را بیان کرده است، کتاب فقه الرضا است. دعایی که این کتاب خواندنش را قبل از نزدیکی مستحب می‌داند، به این الفاظ است: «اللهم

فارزقنی منها ولدا مبارکا سویا و لا تجعل للشيطان فيه شرکا و لا نصيبا» (صدوق، ۱۴۰۶ق: ۲۳۵).^۱ این عبارت با ششمین روایتی که از شیخ صدوق نقل کردیم، در صفاتی که برای فرزند درخواستی طلب می‌کند، یکسان است. در این عبارت از پسر بودن فرزند ذکری به میان نیامده است. پس از فقه‌الرضا شیخ صدوق در مقنع به این مسئله می‌پردازد. متن او دقیقاً اولین روایتی است که در بالا نقل نکردیم (صدوق، ۱۴۱۵ق: ۳۰۲).

نهایه شیخ طوسی سومین کتابی است که این مسئله را نقل می‌کند: «یسأله أن یرزقه ولداً ذكراً سوياً لیس فی خلقه زیاده و لا نقصان» (طوسی، ۱۴۰۰ق: ۴۸۱). این متن با متن روایات بالا شباهت بسیاری دارد، جز اینکه واژه ذکر به‌جز روایت هفتم در هیچ‌کدام از روایات بالا به‌کار نرفته است. واژه «سوياً» نیز همراه با عبارت «لیس فی خلقه زیاده و لا نقصان» در هیچ روایتی ذکر نشده است. شیخ نه‌تنها روایتی که شامل واژه ذکر باشد، در تهذیب و استبصار نقل نمی‌کند، بلکه در روایتی که پیش از ذکر این مسئله بیان می‌کند نیز چنین واژه‌ای دیده نمی‌شود. این روایت با اندکی تفاوت ششمین روایتی است که نقل شد (طوسی، ۱۴۰۰ق: ۴۸۱).

واژه ذکر در این مسئله پس از شیخ طوسی در بسیاری از متون فقهی دیده می‌شود. ابن حمزه در وسیله (۱۴۰۸ق: ۳۱۴)، محقق حلی در شرایع (۱۴۰۸ق، ج ۲: ۲۱۱)، مختصر (۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۷۱) و نکت‌النهایه (۱۴۱۲ق، ج ۲: ۳۵۲)، علامه حلی در تذکره (بی‌تا: ۵۷۵)، محقق کرکی در جامع المقاصد (۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۸)، شهید ثانی در مسالک الافهام (۱۴۱۳ق، ج ۷: ۲۴)، عاملی در نهایه المرام (۱۴۲۲ق، ج ۱: ۵۴)، نجفی در جواهر الکلام (۱۹۸۱، ج ۲۹: ۴۶)، شیخ انصاری در کتاب النکاح (۱۴۱۵ق: ۳۳)، سیستانی در منهج الصالحین (۱۴۱۳ق، ج ۳: ۹) از جمله فقهایی هستند که دعا برای طلب فرزند پسر را مستحب می‌شمارند.

۱. برخی فقه‌الرضا را روایات امام رضا(ع) می‌دانند. گروه دیگر آن را تألیف شیخ صدوق و قول سوم آن را تلفیقی از املاء حضرت و نوادر احمد بن محمد بن عیسی دانسته‌اند (نوری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۳۰).

برخی از این کتاب‌ها برای این مسئله روایتی از دسته اول و دوم روایات بالا نیز ذکر می‌کنند. چنانکه گذشت در هیچ‌کدام از این روایات واژه‌ای که به پسر بودن فرزند اشاره کند، دیده نمی‌شود (حلی،^۱ بی تا: ۵۷۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۶۵؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۸، نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۹: ۴۶). در روایت دوم اگرچه واژه «خلیفه» چنانکه گذشت، بنابر احتمالی انصراف به پسر دارد، اما جز شهید ثانی در روضه (۱۴۱۰ق، ج ۲: ۶۵)، فقهای دیگر در مسئله مورد بحث به این روایت استناد نکرده‌اند. استدلال شهید ثانی نیز صراحتی در استناد به واژه «خلیفه» ندارد و پس از ذکر مسئله بدون بیان وجه استدلال، به نقل این روایت بسنده کرده است. مرحوم یزدی (ج ۲: ۸۰۰) نیز به این روایت استناد می‌کند، ولی دعا برای مطلق فرزند را مستحب می‌داند که نشان می‌دهد ایشان چنین انصرافی را نپذیرفته‌اند. در جواهر نیز اگرچه این روایت برای استحباب تسمیه هنگام نزدیکی آورده می‌شود، ولی برای استحباب طلب فرزند پسر به روایت تهذیب از امام باقر(ع) استناد می‌شود (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۹: ۴۶).

در این بین استدلالی که عاملی در نهایت المرام برای این مسئله بیان می‌کند، قابل تأمل است. متن کتاب ایشان چنین است:

قوله: «و يسأل الله تعالى أن يرزقه ولداً ذكراً» لما رواه الشيخ (بسند لا يبعد صحته) عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا أردت الجماع فقل: اللهم ارزقني ولداً ذكراً و اجعله تقياً ذكياً، ليس في خلقه زيادة و لا نقصان، و اجعل عاقبته الى خير. (۱۴۲۲ق، ۱، ۵۴)

ایشان به روایتی استناد می‌کند که در بالا به‌عنوان روایت مشابه روایت هشتم از تهذیب

۱. و يستحب ان يسأل الله تعالى ان يرزقه ولدا ذكرا سويا لقول الصادق لبعض اصحابه اذا دخل عليك اهلك فخذ ناصيتها و استقبل بها القبلة و قل اللهم بامانتك اخذتها و بكلماتك استحللت فرجها فان قضيت لي ولدا فاجعله مباركا سويا و لا تجعل للشيطان فيه شركا و لا نصيبا و قال الباقر اذا اردت الجماع فقل اللهم ارزقني ولدا و اجعله تقيا ذكيا ليس في خلقه زيادة و لا نقصان و اجعل عاقبه الى خير.

شیخ ذکر شد، با این تفاوت که در روایتی که ایشان از تهذیب نقل می‌کند، واژه ذکر وجود دارد، در حالی که نه در نسخه‌های تهذیب موجود و نه در متون روایی که از تهذیب نقل کرده‌اند (فیض، ۱۴۰۶ق، ج ۲۲: ۷۱۴؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰: ۱۱۷) این واژه وجود ندارد. شهید ثانی در مسالک (۱۴۱۳ق، ج ۷: ۲۴) و مجلسی اول در روضه المتقین (۱۴۰۶ق، ج ۸: ۱۹۵) نیز روایت تهذیب را بدون واژه «ذکر» نقل می‌کنند. هشتمین روایت که در بالا از کلینی نقل شد و با این روایت هم‌مضمون بود نیز خالی از واژه ذکر است.

با وجود کتاب‌های متعدد فقهی که طلب فرزند پسر را مستحب دانسته‌اند، سید یزدی در العروة الوثقی (ج ۲: ۸۰۰) و به پیروی از ایشان مرعشی در منهاج المؤمنین (ج ۲: ۲۰۰) و سبزواری در مهذب الاحکام (ج ۲۴: ۲۳) تنها استحباب طلب «الولد الصالح السوی» را بیان می‌کنند. حر عاملی نیز در عنوانی که برای روایات این باب ذکر می‌کند، از همین عنوان استفاده می‌کند (۱۴۰۹ق، ج ۲۰: ۱۳۵).

در بین کتاب‌های فقهی می‌توان کتاب کشف اللثام از فاضل هندی را استثنا دانست که برای تعلیل این حکم استجابی روایت هفتم از کتاب آداب امیرالمؤمنین (ع) را که شامل واژه «ذکر» است، ذکر می‌کند (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۷: ۱۵). فاضل هندی تعلیل دیگری نیز برای حکم ذکر می‌کند، در نظر او فرزند پسر نسبت به دختر در دین و دنیا بیشتر یاری کننده است (فایه اعون له فی الدین و الدنیا) (۱۴۱۶ق، ج ۷: ۱۵). چنانکه گذشت، پیش و پس از کشف اللثام فقیه دیگری به این روایت اشاره نکرده است. علاوه بر این، ضعف سند کتاب آداب امیرالمؤمنین و اعراض کلینی از نقل این روایت و ترجیح روایاتی که شامل لفظ «ولد» است، نشان‌دهنده ضعف این روایت است. تعلیلی که ایشان برای فرزند درخواستی ذکر می‌کند نیز نسبت به سایر کتب فقهی متمایز است. وجه استحسانی مذکور چگونه می‌تواند استحباب چنین حکمی را توجیه کند با وجود روایت فراوانی که در اهمیت فرزند دختر و نکوهش فرودست انگاشتن آن از پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) صادر شده است.

از بررسی متون فقهی روشن شد اضافه شدن واژه ذکر به فرزند درخواستی از زمان شیخ طوسی در کتاب نهاییه شروع می‌شود و در کتاب‌های فقهی پس از شیخ نیز راه

می‌یابد. به جز کشف اللثام در هیچ‌کدام از متون فقهی در مورد جنسیت این فرزند بحثی درنگرفته و در کتاب‌های استدلالی نیز برای این مسئله روایاتی ذکر شده است که خالی از واژه‌ای است که دلالت بر پسر بودن فرزند کند. ذکر پسر بودن فرزند درخواستی در کتاب‌های فقهی تا زمان العروة الوثقی ادامه می‌یابد. در این کتاب اشاره‌ای به جنسیت فرزند درخواستی نمی‌شود. در متون فقهی پس از عروه، کتاب‌های که به تأثیر از عروه نگاشته شده‌اند، ذکری از پسر بودن به میان نیاورده‌اند و کتاب‌های که متأثر از دیگر کتاب‌ها نوشته شده‌اند، به پسر بودن نیز اشاره کرده‌اند. کشف اللثام نیز اگرچه به روایتی از کتاب آداب امیرالمؤمنین استناد می‌کند که در آن واژه ذکر به کار رفته، قرائنی که گذشت نشان می‌دهد که مستند فقها قبل و بعد از این کتاب روایت مذکور نبوده است.

۴. بررسی چرایی تساهل در بررسی این مسئله

دختران چه در جاهلیت و چه در عرب پس از اسلام، در مقایسه با پسران از جایگاه مطلوبی برخوردار نبوده‌اند. اگرچه قرآن و پیامبر برای از بین بردن رفتار فرودستانه با دختران بسیار تلاش کردند، این رفتار در زمان‌های بعدی نیز بسیار رواج داشته است شاهد اینکه در روایتی که کلینی نقل می‌کند شوهری در محضر امام صادق (ع) دخترزایی همسر خود را خیانت می‌نامد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۵). توجه پیامبر و ائمه به دختران و توصیه به خوش‌رفتاری با آنان را می‌توان در روایاتی که حر عاملی در وسائل الشیعه گرد آورده است، مشاهده کرد. این روایات در سه باب با عنوان‌های «باب استحباب طلب البنات و اکرامهن»، «باب کراهه کراهه البنات»، «باب تحریم تمنی موت البنات» و «باب زیاده الرقه علی البنات و الشفقه علیهن اکثر من الصبیان» جمع‌آوری شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱: ۳۶۷-۳۶۱). با وجود این روایات که بر اهمیت فرزند دختر تأکید می‌کند و سعی دارد باور و رسم رایج بین مردم در مورد برتر دانستن پسر را از بین برد، چگونه می‌شود که در تعداد بسیاری از متون فقهی دعا برای فرزند پسر بدون دلیل روشن مستحب شمرده می‌شود. تساهل در بررسی امور استحبابی، وجود دلیل روایی که به دست ما نرسیده است و پیش‌زمینه ذهنی فقیه سه احتمالی است که می‌توان در پاسخ به این سؤال مطرح نمود. در

ادامه با بررسی هر کدام از این احتمال‌ها به دنبال پاسخی برای پرسش پیش‌گفته هستیم. اولین احتمالی که می‌تواند به‌عنوان توجیهی برای این تساهل بیان شود، تساهل روشی فقه در بررسی احکام مستحبی است. فقها بنا بر قاعده فقهی «تسامح در ادله سنن» در استدلال برای امور استحبابی به روایت‌های ضعیف نیز استناد می‌کنند (بجنوردی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۳۲۵). بنابراین احتمال، حکم این مسئله چون استحبابی است، مورد اشکال فقها واقع نشده و از همین رو به عدم دلیل کافی برای اثبات آن اشکالی طرح نشده است.

این احتمال خالی از اشکال نیست. اگرچه فقها در بسیاری از احکام مستحبی به این قاعده عمل کرده‌اند، در مسئله حاضر نمی‌توان به این قاعده استناد کرد. قاعده «تسامح در ادله سنن» هنگامی جاری می‌شود که دلیلی برای اثبات مسئله وجود داشته باشد، ولی ادله حجیت خبر واحد شامل آن نشود. فقها به کمک این قاعده با خبر ضعیف نیز امور استحبابی را ثابت می‌کنند. اما در مسئله مورد بحث فقها به‌جز فاضل هندی به دلیلی برای پسر بودن فرزند درخواستی استناد نکرده‌اند تا در مرحله بعد در مورد حجیت آن بحثی واقع شود. به همین دلیل، این احتمال توجیه مناسبی برای این تساهل نیست. افزون بر اینکه در این مسئله دلیلی که ذکر می‌شود از جهت سندی مشکلی ندارد و تنها دلالتی بر جنسیت فرزند ندارد. اگر تسامح در این دلیل شده است که هیچ‌گونه دلالتی بر جنسیت ندارد و اگر تسامح در دلیل دیگری شده است، اشکال این است که فقها به دلیل دیگری استناد نکرده‌اند. این نکته احتمال استناد به روایت ضعیفی را که در کشف اللثام به‌عنوان مستند فقهی ذکر شده است نیز منتفی می‌سازد. هیچ‌یک از متون فقهی قبل و بعد از کشف اللثام به این روایت استناد نکرده‌اند، بلکه به روایات صحیحی استناد کرده‌اند که دلالتی بر پسر بودن فرزند ندارد. البته تساهل موجود در تعامل فقهای عظام با روایات استحبابی فراتر از قاعده تسامح در ادله سنن است و مقایسه مباحث مطرح ذیل احکام استحبابی و غیر آن در کتاب‌های تفصیلی فقهی نشان می‌دهد که اساساً فقها به دلیل الزامی نبودن این احکام انگیزه‌ای برای بررسی تفصیلی آن نداشته‌اند. متن محوری فقه اسلامی به‌جای مسئله محوری آن نیز چنین تساهل عامی را تقویت می‌کند. برای فقیه در درجه اول متن و حکمی که از

آن فهمیده می‌شود، اهمیت داشته است نه امر اجتماعی خارج از متن. از این رو در این فضا طبیعی است که پیامد حکم مورد بحث در مسئله ما چندان برای فقیه حساسیت برانگیز نباشد. اما امروزه با توجه به اهمیت پیامدهای این احکام استحبابی و از این حیث که نشان‌دهنده نگاه دینی به پدیده‌هاست، به نظر می‌رسد انگیزه بیشتری برای بررسی دقیق‌تر این احکام فراهم است.

احتمال دوم وجود دلیلی بر مسئله است که در متون روایی دوره‌های بعدی نقل نشده است. بنابراین احتمال، هنگامی که کتاب نه‌ایه شیخ طوسی که از جمله کتاب‌های فقه روایی به‌شمار می‌رود و متن مسائل آن اغلب از متون روایات اقتباس می‌شده است، به پسر بودن فرزند درخواستی اشاره می‌کند به احتمال قوی روایتی در دست شیخ بوده که مستند فتوای او بوده و به دست ما نرسیده است.

این احتمال نیز توجیه مناسبی برای تساهل موجود در بررسی این مسئله نیست. اول اینکه شیخ طوسی نیز چنین روایتی را در کتاب‌های روایی خود نقل نکرده است. شیخ طلب فرزند را در کتاب‌های روایی خود مطرح کرده است، با وجود این روایاتی که در این مسئله ذکر می‌کند، هیچ‌کدام دلالتی بر پسر بودن فرزند ندارد. کتاب آداب امیرالمؤمنین نیز به قرینه روایاتی که در تهذیب از آن نقل می‌کند، در نزد شیخ موجود بوده است. با این حال این روایت را در کتاب‌های روایی خود پالایش کرده و از ذکر آن خودداری ورزیده است. دوم اینکه اگر این احتمال در مورد شیخ طوسی پذیرفته شود، نمی‌توان در مورد فقهای بعدی آن را پذیرفت. فقهای جلیل‌القدری مانند محقق، علامه، شهید ثانی تا صاحب ریاض و صاحب جواهر نه تنها مسئله را بدون ذکر دلیل پذیرفته و انکار نکرده‌اند، بلکه به نبود دلیل روایی برای پسر بودن فرزند کوچک‌ترین اشاره‌ای نکرده‌اند. افزون بر این در متون فقهی پیش از شیخ اثری از جنسیت فرزند در مسئله نیست و به احتمال قوی اگر روایت معتبری دال بر جنسیت مذکر در دسترس شیخ باشد، در دسترس فقهای قبل از او نیز بوده است.

احتمال سوم پیش فرض ذهنی فقیه در مورد مطلوب بودن فرزند پسر در نزد شارع است. اگر در فرهنگی به دلیل ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، کارآمدی بیشتر و

بهتر بودن پسر نسبت به دختر بدیهی به نظر رسد، این پیش فرض در استدلال فقهی نیز تأثیرگذار است. به همان مقدار که خواننده‌ای در زمان حاضر به دلیل رواج اندیشه برابری، متونی را که بین دختر و پسر تفاوت می‌گذارد، نمی‌پذیرد و در برابر آن موضع می‌گیرد در عصرهای گذشته که چنین حساسیتی در مورد برابری نبود، خواننده نیز بدون واکنش از این نوع متون عبور می‌کند. مواجهه خواننده با متن همراه پیش فرض‌های متعددی است که فهم متن براساس آن رخ می‌دهد. این پیش فرض‌ها سبب می‌شود که متنی برای خواننده مهم و سؤال‌ساز باشد، همان‌طور که سبب می‌شود به متن دیگر توجه نکند. تأثیر این پیش فرض‌ها عامدانه نیست، بلکه این پیش فرض‌ها ناخودآگاه در فرایند فهم وارد می‌شوند و تنها با خودآگاهی مضاعفی می‌توان تأثیر آن را کم کرد. در مسئله مورد بحث نیز هنگام مواجهه فقیه با حکم استحبابی طلب فرزند پسر از آن جهت که برابری جنسیتی مسئله ذهنی او و زمان او نیست حساسیتی برای بررسی ادله در او ایجاد نمی‌شود و به راحتی از آن عبور می‌کند. تحلیلی که فاضل هندی برای پسر بودن فرزند درخواستی ذکر می‌کند نیز نشان‌دهنده این ارتکاز است. چنانکه گذشت، در نظر او و بلکه در فرهنگ آن زمان پسر در دین و دنیا بیشتر مؤثر بوده است تا دختر. فضای رشد دینی و تدریس و تبلیغ دین برای مردان در مقایسه با زنان بسیار در دسترس‌تر بوده است. همچنان که فعالیت اقتصادی نیز در بیشتر مناطق فضایی مردانه داشته است. این تصویر تاریخ‌مند از نقش مردان و زنان به راحتی می‌تواند در توجیه حکم استحبابی طلب پسر به کار رود، مشابه همان منطقی که در توجیه برتری پسران بر دختران در زمان نزول قرآن در بین مردم عرب به کار می‌رفت و پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) در گفتار و رفتار با آن مخالفت کردند.

در مورد آغاز ورود جنسیت به این مسئله تحلیل دیگری لازم است. برای اینکه چرا شیخ طوسی در نهاییه واژه ذکر را به کار برده است، نمی‌توان دلیل قطعی ارائه داد. شاید از واژه‌هایی مانند «ولد» یا «خلیفه» چنین برداشتی کرده است و شاید در متنی واژه «زکیاً» به اشتباه «ذکراً» استنساخ شده باشد و شاید هم اگرچه به روایات قاسم بن یحیی عمل نکرده است، واژه ذکر از آن روایت در ذهن او باقی مانده است. ولی در مورد سایر کتاب‌های

فقهی می‌توان احتمال سوم را دلیل مناسبی برای تساهل در بررسی این مسئله دانست. در این میان، استناد مرحوم عاملی در نهایی المرام تعجب‌برانگیز است. چنانکه گذشت، ایشان در مقام استدلال برای این مسئله به روایت تهذیب استناد می‌کند. در این روایت واژه «ذکر» به کار رفته است، در حالی که در اصل تهذیب و نسخه‌های مختلف آن این لفظ وجود ندارد. با توجه به دقت و تسلط علمی مرحوم عاملی تنها دلیل این کار را می‌توان اشتباه قلمی مستنسخان دانست که بی‌ارتباط با احتمال سومی که در بالا تقویت کردیم، نیست.

۵. نتیجه

از بررسی روایات روشن شد که در متون روایی دلیل معتبری برای استحباب طلب فرزند پسر وجود ندارد. در متون فقهی اولین بار شیخ طوسی به پسر بودن فرزند در مسئله اشاره کرده است و پس از او تا زمان سید یزدی واژه پسر در متون فقهی، بدون اینکه بحثی در مورد آن در گرفته باشد، همواره به چشم می‌خورد. روایتی نیز که در متون فقه استدلالی برای این مسئله ذکر شده است، دلالتی بر جنسیت فرزند ندارد. روایتی نیز که در کشف اللثام مستند این حکم ذکر شده و شامل لفظ «ذکر» است در کتاب‌های قبل و بعد او مستند فتاوا نبوده است. این شواهد نشان می‌دهد که در متون فقهی بررسی روایات این مسئله با تسامح انجام گرفته است. در تحلیل سبب این تسامح سه احتمال را بررسی و تأثیر پیش‌فرض‌های ذهنی در کنار نوع تعامل فقها بر احکام استحبابی تبیین مناسب‌تری برای این تسامح دانسته شد. آنچه در این مقاله گذشت، مطالعه موردی از مواجهه فقیهان با روایات بود. افزایش این مطالعات موردی می‌تواند درک واقع‌بینانه‌تری از مواجهه تفسیری با روایات در دانش‌های مختلف اسلامی در اختیار نهد.

کتابنامه

۱. ابن حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸ق). *الوسيلة إلى نيل الفضيلة*، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفی.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*، بيروت: دار الصادر.
۳. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). *كتاب النكاح*، قم: كنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۴. بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق). *القواعد الفقهية*، قم: نشرالهادی.
۵. تمیمی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵). *دعائم الإسلام*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۷. حلّی، علامه، حسن بن یوسف (بی تا). *تذکره الفقهاء*، تهران: المكتبة الرضویة لاحیاء الآثار الجعفریة (چاپ سنگی).
۸. ----- (۱۴۰۸ق). *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۹. حلّی، محقق جعفر بن حسن (۱۴۰۷ق). *المعتبر فی شرح المختصر*، قم: مؤسسه سید الشهداء (ع).
۱۰. ----- (۱۴۱۲ق). *نکت النهایة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. سیستانی، سید علی (۱۴۱۷ق). *منهاج الصالحین*، قم: مکتب آیت الله العظمی السید السیستانی.
۱۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی (۱۴۱۰ق). *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم: کتابفروشی داوری.
۱۳. ----- (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۱۴. ----- (۱۴۲۱ق). *رسائل الشهيد الثاني*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

١٥. ﺻﺪﻭﻕ، ﺍﺑﻦ ﺑﺎﺑﻮﻳﻪ ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﻰ (١٤٠٦ق). ﻗﻘﻪ ﺭﺯﻭﺍ، ﻗﻢ: ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺑﻴﺖ (ع).
١٦. ----- (١٤١٣ق). ﻣﻦ ﻻ ﻳﺤﻀﺮﻩ ﺍﻟﻘﻘﻴﻪ، ﻗﻢ: ﺩﻓﺘﺮ ﺍﻧﺘﺸﺎﺭﺍﺕ ﺍﺳﻼﻣﻲ.
١٧. ﻃﻮﺳﻲ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ (١٤٠٠ق). ﺍﻟﻨﻬﺎﺋﻴﻪ ﻓﻲ ﻣﺠﺮﺩ ﻓﻲ ﻣﺠﺮﺩ ﺍﻟﻔﻘﻪ ﻭ ﺍﻟﻔﺘﺎﻭﻱ، ﺑﻴﺮﻭﺕ: ﺩﺍﺭ ﺍﻟﻜﺘﺎﺏ ﺍﻟﻌﺮﺑﻲ.
١٨. ----- (١٤٠٧ق). ﺗﻬﺬﻳﺐ ﺍﻟﺤﻜﺎﻡ، ﺗﻬﺮﺍﻥ: ﺩﺍﺭ ﺍﻟﻜﺘﺐ ﺍﻟﺴﻼﻣﻴﻪ.
١٩. ﻋﺎﻣﻠﻲ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻋﻠﻰ (١٤٢٢ق). ﻧﻬﺎﺋﻴﻪ ﺍﻟﻤﺮﺍﻡ ﻓﻲ ﺷﺮﺥ ﻣﺨﺘﺼﺮ ﺷﺮﺍﺋﻊ ﺍﻟﺴﻼﻡ، ﻗﻢ: ﺩﻓﺘﺮ ﺍﻧﺘﺸﺎﺭﺍﺕ ﺍﺳﻼﻣﻲ.
٢٠. ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺍﻟﺤﺴﻴﻦ، ﺍﻣﺎﻡ ﺳﺠﺎﺩ (١٤١٨ق). ﺍﻟﺼﺤﻴﻔﻪ ﺍﻟﺴﺠﺎﺩﻳﻪ، ﻗﻢ: ﺍﻟﻬﺎﺩﻱ.
٢١. ﻓﺎﻭﺯ ﻫﻨﺪﻱ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﺣﺴﻦ (١٤١٦ق). ﻛﺸﻒ ﺍﻟﻠﺜﺎﻡ ﻭ ﺍﻟﺒﻬﺎﻡ ﻋﻦ ﻗﻮﺍﻋﺪ ﺍﻟﺤﻜﺎﻡ، ﻗﻢ: ﺩﻓﺘﺮ ﺍﻧﺘﺸﺎﺭﺍﺕ ﺍﺳﻼﻣﻲ.
٢٢. ﻓﺮﺍﻫﻴﺪﻱ، ﺧﻠﻴﻞ ﺑﻦ ﺍﺣﻤﺪ (١٤١٠ق). ﺍﻟﻌﻴﻦ، ﻗﻢ: ﻫﺠﺮﺕ.
٢٣. ﻓﻴﻀ ﻛﺎﺷﺎﻧﻲ، ﻣﺤﻤﺪ ﺣﺴﻦ (١٤٠٦ق). ﺍﻟﻮﺍﻗﻲ، ﺍﺼﻔﻬﺎﻥ: ﻛﺘﺎﺑﺨﺎﻧﻪ ﺍﻣﻴﺮ ﺍﻟﻤﯘﻣﻨﻴﻦ (ع).
٢٤. ﻗﺎﺳﻢ ﺑﻦ ﻳﺤﻴﻲ (١٤٢٧ق). ﺁﺩﺍﺏ ﺍﻣﻴﺮ ﺍﻟﻤﯘﻣﻨﻴﻦ (ع) ﺍﻟﻤﺸﻬﻮﺭ ﺑﺤﺪﻳﺚ ﺍﻟﺮﻋﻤﺌﻪ، ﺗﺤﻘﻴﻖ ﻣﻬﺪﻱ ﺧﺎﺩﻣﻴﺎﻥ ﺍﻟﺄﺭﺍﻧﻲ، ﻗﻢ: ﺩﺍﺭ ﺍﻟﺤﺪﻳﺚ.
٢٥. ﻛﺮﻛﻲ، ﻣﺤﻘﻖ، ﻋﻠﻰ ﺑﻦ ﺣﺴﻴﻦ (١٤١٤ق). ﺟﺎﻣﻊ ﺍﻟﻤﻘﺎﺼﺪ ﻓﻲ ﺷﺮﺥ ﺍﻟﻘﻮﺍﻋﺪ، ﻗﻢ: ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺑﻴﺖ.
٢٦. ﻛﻠﻴﻨﻲ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻳﻌﻘﻮﺏ (١٤٠٧ق). ﺍﻟﻜﺎﻓﻲ، ﺩﺍﺭ ﺍﻟﻜﺘﺐ ﺍﻟﺴﻼﻣﻴﻪ.
٢٧. ﻣﻔﻴﺪ، ﻣﺤﻤﺪ ﺑﻦ ﻧﻌﻤﺎﻥ (١٤١٣ق). ﺍﺣﻜﺎﻡ ﺍﻟﻨﺴﺎﺀ، ﻗﻢ: ﻛﻨﮕﺮﻩ ﺟﻬﺎﻧﻲ ﻫﺰﺍﺭﻩ ﺷﻴﺦ ﻣﻔﻴﺪ ﺭﺣﻤﻪ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻠﻴﻪ.
٢٨. ﻧﺠﻔﻲ، ﻣﺤﻤﺪ ﺣﺴﻦ (١٩٨١م). ﺟﻮﺍﻫﺮ ﺍﻟﻜﻼﻡ ﻓﻲ ﺷﺮﺥ ﺷﺮﺍﺋﻊ ﺍﻟﺴﻼﻡ، ﺑﻴﺮﻭﺕ: ﺩﺍﺭ ﺍﺣﻴﺎﺀ ﺍﻟﺘﺮﺍﺙ ﺍﻟﻌﺮﺑﻲ.
٢٩. ﻧﺮﺍﻗﻲ، ﺍﺣﻤﺪ ﺑﻦ ﻣﺤﻤﺪ (١٤١٥ق). ﻣﺴﺘﺪ ﺍﻟﺸﻴﻌﻪ ﻓﻲ ﺍﺣﻜﺎﻡ ﺍﻟﺸﺮﻳﻌﻪ، ﻗﻢ: ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺑﻴﺖ (ع).
٣٠. ﻧﻮﺭﻱ، ﻣﻴﺮﺯﺍ ﺣﺴﻴﻦ (١٤٠٨ق). ﻣﺴﺘﺪﺭﻙ ﺍﻟﻮﺳﺎﺋﻞ ﻭ ﻣﺴﺘﻨﺒﻂ ﺍﻟﻮﺳﺎﺋﻞ، ﺑﻴﺮﻭﺕ: ﻣﯘﺳﺴﻪ ﺁﻝ ﺑﻴﺖ (ع).

References

1. Ali Ibn Al-Hussein (Imam Sajjad) (1998). *Al-Sahifa Al-Sajjadiyya*, Qom: Al-Hadi Publishing. (in Arabic)
2. Al-Hurr al-Amili, Mohammad (1989). *Vasa'el al-Shiah*, Qom: Ahl al-Bayt (pbut) Foundation. (in Arabic)
3. Ameli, Mohammad (2001). *Nahayah al-Maram*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
4. Ansari, Mortaza (1995). *Kitab al-Nikah*, Qom: World Congress in honor of Sheikh Azam Ansari. (in Arabic)
5. Bojnurdi, Seyed Hasan (1999). *al-Qavaed al-Feqhiah*, Qom: Nashr al-Hadi. (in Arabic)
6. Coleini, Mohammad (1987). *Al-Kafi*, Dar al-Kitab al-Islamiya.
7. Faiz Kashani, Mohammad Hasan (1986). *Al-Wafi*, Isfahan: Library of Amir al-Momenin (peace be upon him).
8. Farahidi, Khalil (1990). *Al-Ain*, Qom: Hijrat Publishing.
9. Fazil Hindi, Mohammad (1996). *Kashf al-Lesam: Islamic Publications Office*. (in Arabic)
10. Helli (Allama), Hasan (n.d). *Tazkerat al-Fiqh*, Tehran: Al-Maktab al-Razaviah le Ehyae al-toras al-Jafariah (lithography). (in Arabic)
11. ----- (1988). *Sharae al-Islam fi masael al-Halal va al-Haram*, Qom: Ismaeili Foundation. (in Arabic)
12. Helli (mohaqeq), Jafar (1987). *Al-Motabar fi sharh al-Mokhtasar*, Qom: Sayyid al-Shuhada (pbuh) Foundation. (in Arabic)
13. ----- (1992). *Nokat al-Nehayah*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
14. Ibn Hamza, Mohammad (1988). *Al-Wasilah to the Nile of Fazilah*, Qom: Library of Ayatollah Al-Marashi Al-Najafi. (in Arabic)
15. Ibn Manzoor, Mohammad (1994). *Lesan al- Arab*, Beirut: Dar al-Sadr. (in Arabic)
16. Karaki (Mohaqeq), Ali (1994). *Jamee al-Maqase*, Qom: Ahl al-Bayt (pbut) Foundation. (in Arabic)
17. Mufid, Mohammad (1993). *Ahkam al-Nisa'*, Qom: World Congress of Millenary of Sheikh Mufid.
18. Najafi, Mohammad Hasan (1981). *Javaher al-Kalam*, Beirut: Dar Al-Ihya' Al-Tarath Al-Arabi.
19. Naraqi, Ahmad (1995). *Mostana al-Shiah*, Qom: Ahl al-Bayt (pbut) Foundation. (in Arabic)
20. Nouri, Hossein (1988). *Mustadrak al-Wasa'il wa Mustanbat al-Wasa'il*, Beirut: Ahl al-Bayt (pbut) Foundation. (in Arabic)
21. Qasim Ibn Yahya (2007). *Adab Amir-almomenin (pbuh)*, research by Mahdi Khademian Al-Arani, Qom: Dar al-Hadith.
22. Saduq (Ibn Babevayh), Mohammad (1986). *Fiqh al-Reza*, Qom: Ahl al-Bayt (pbut) Foundation. (in Arabic)
23. ----- (1993). *Man la yahzoroho al-Faqih*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)

- Arabic)
24. Shahid sani, Zein Aldin (1990). *Al-Rawdah al-Bahiyya*, Qom: Davari Bookstore. (in Arabic)
25. -----(1993). *Masalek al-Afham*, Qom: Islamic Teachings Foundation. (in Arabic)
26. -----(2001). *Rasa'il al-Shahid al-Sani*, Qom: Islamic Propaganda Office Publications. (in Arabic)
27. Sistani, Seyed Ali (1997). *Minhaj Al-Saleheen*, Qom: the office of Grand Ayatollah Sayyid Al-Sistani. (in Arabic)
28. Tamimi, Noaman. (1966). *Da'aim al-Islam*, Qom: Ahl al-Bayt (pbut) Foundation. (in Arabic)
29. Tusi, Mohammad (1980). *al-Nahayah fi Mojarad al-Feqh va al-Fatwa*, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabi. (in Arabic)
30. -----(1987). *Tahzib al-Ahkam*, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiya. (in Arabic)

